

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن

پروین ترکمنی‌آذر*

چکیده: جامعه‌ی ایران، جامعه‌ای مردسالار بوده و در روابط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، سلطه‌ی مردان امری عادی و طبیعی تلقی شده و زنان اغلب از صحنه‌ی رسمی سیاست غایب بودند؛ ولی از آن‌جا که تعلق شاهان به خاندان سلطنتی و برگزیده در اولویت قرار داشت، فقط در شرایط خاص در صورت نبود فرزند ذکور بالغ، گاه حکومت زنان خاندان سلطنتی تحقق می‌یافت. به همین جهت کتب سیرالملوک نیز برای شاهان مرد تدوین شده‌است. سیرالملوک نویسان، بخصوص از قرن ششم هجری به بعد، ضمن تأکید بر این که زنان بندگان درجه‌ی دوم خداوند هستند و به لحاظ خرد و طبیعت، موجودیت مستقلی ندارند و هدف از آفرینش آنان منحصر به کارکردهای بیولوژیکی آنان در حفظ نسل است، با تقسیم‌بندی جامعه به دو بخش خصوصی و عمومی سعی کرده‌اند، زنان را در بخش خصوصی محصور نمایند. در چنین شرایطی مؤلف کتاب تاریخ شاهی، کتابی در زمینه‌ی آداب و قاعده‌ی ملک‌داری درباره‌ی حکومت یک شاه-زن، قتلغ ترکان، تألیف کرده است. مقاله بر آن است تا ضمن بازنمایی دیدگاه سیرالملوک‌ها به زن، حکمت عملی مطرح در کتاب شاهی و تجربه تاریخی مؤلف آن‌را در زمینه‌ی آداب ملوک و آیین کشورداری و تعمیم آن به حکومت یک شاه زن، به عنوان اولین و شاید تنهاترین تجربه در این زمینه، و نکات مشترک و افتراق با سایر سیرالملوک‌ها و عوامل دخیل در تفاوت‌ها را که مسلماً به مسایل جنسیتی مربوط می‌شود، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: سیرالملوک، حکمت عملی، تاریخ شاهی، قتلغ ترکان، قراختایان، شاه-زن.

مقدمه

تاریخ ایران شاهد معدود زنانی است که از جایگاه سیاسی قدرتمند و حکومتی برخوردار بوده باشند. جامعه‌ی ایران، در طول تاریخ چندین هزار ساله‌ی پادشاهی خود، جامعه‌ای مردسالار بوده و در روابط سیاسی و اجتماعی سلطه‌ی مردان امری عادی و طبیعی تلقی می‌شده است و زنان اغلب از صحنه‌ی رسمی سیاست غایب بوده‌اند. مقام پادشاهی در ایران به خاندان برگزیده با پشتوانه‌ی عنایت الهی تعلق داشت و تابع قانون

ارث بوده‌است که بعد از پدر به فرزندان ذکور و بزرگترین آن‌ها تعلق می‌گرفت و مسلماً زنان در رسیدن به این مقام هیچ شانس نداشتند، ولی از آن‌جا که تعلق پادشاهان به خاندان سلطنتی و برگزیده در اولویت شایستگی‌ها و شرایط دیگر قرار داشت، در صورت نبود فرزند ذکور، حکومت زنی از خاندان سلطنتی بر مردی خارج از آن محدوده ترجیح داده می‌شد یا زمانی که فرزند ذکور به هنگام مرگ پادشاه، هنوز کودک بود، در مواردی مادر کودک به نیابت از جانب او به حکومت می‌رسید و بدین ترتیب زنان نیز می‌توانستند شانس خود را در مقام شاهی بیازمایند.

شاه بودن آدابی داشت و شاهی کردن آیینی، به همین جهت کتاب‌های اندرزنامه و سیرالملوک که موضوع اصلی آن‌ها آداب ملوک و آیین کشورداری است، بنا به پیشنهاد شاهان برای آگاهی از راز و رمز حکومت کردن، توسط کارگزاران دیوانی یا درباری نوشته می‌شد یا کارگزاران خود برای آگاه ساختن شاهان به این مهم دست می‌بازیدند.

با توجه به موارد گفته شده، مسلماً کتاب‌های سیرالملوک نیز برای شاهان مرد با ویژگی‌های خاص آنان تنظیم می‌شد و زنان به عنوان گروه‌های فرودست، اهل ستر و ... با وظایف طبیعی به عنوان همسر و مادر بودن، لحاظ می‌شدند. در واقع زنان به علت سلطه‌ی مردان و ادار به تحمل ستم‌دیدگی می‌شده‌اند. این سلطه‌ی مردانه هم از طریق طبقه‌ی حاکم مرد اعمال می‌شد و هم سیاست‌نامه نویسان با چنین دیدگاهی جنسیتی به امر سیاست می‌پرداختند. در این متون مرد محورانه نه تنها توجهی به رفتار سیاسی زنان نشده بلکه تفاوت‌های رفتار سیاسی مردان و زنان بیش از اندازه بزرگ‌نمایی شده‌است و در بسیاری مواقع با ارزش دآوری، به تحقیر زنان پرداخته‌اند و هرگاه زنان پای به عرصه‌ی سیاست نهاده‌اند، فعالیت سیاسی آنان عمداً کم اهمیت و حاشیه‌ای قلمداد شده‌است. با این وجود در اوایل قرن هفتم هجری کتاب تاریخ شاهی در زمان فرمانروایی یک زن، قتلغ ترکان قراختایی، در کرمان نوشته شد. اهمیت کتاب در آن است که فاقد دیدگاه تبعیض‌گونه جنسیتی است و حتی در مواردی با مسئله‌ی جنسیتی حاکم زن هماهنگی ظریفی برقرار می‌کند.

مقاله‌ی حاضر ضمن بازنمایی موقعیت زنان در جامعه‌ی ایران و سهم آنان در سیاست، به بررسی دیدگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی، در باره‌ی زن و شاهی زن می‌پردازد تا نشان دهد جداسازی تجربی دو جنس و تفاوت‌های نگرشی به آنان در مطالعه آداب ملوک و آیین کشورداری تا چه حد تأثیرگذار بوده است. بدین ترتیب، پس از آگاهی مختصری از تاریخ حکومت قتلغ ترکان و بررسی اجمالی نگرش جنسیتی سیرالملوک

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۳۵

نویسان پیشین به زن، حکمت عملی مطرح در کتاب تاریخ شاهی و تجربه تاریخی مؤلف آن در زمینه‌ی آداب ملوک و قاعده‌ی کشورداری و هماهنگی آن با حکومت یک زن را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. قتلغ ترکان کیست؟

قراختاییان، شاخه‌ای از اقوام مغول بودند که در قرن سوم هجری امپراتوری بزرگی را در چین شمالی تشکیل دادند. آنان بعد از دو قرن حکم‌فرمایی، گرفتار تهاجم اقوام دیگری از مغولان شده و چون شکست خوردند، بخشی از آنان به جانب ترکستان روی آوردند و در ماوراءالنهر مستقر شده و سلجوقیان را شکست داده و خوارزمشاهیان را به پرداخت خراج وادار کردند، ولی در ماجراهای نظامی سال‌های بعد، پس از شکست قراختاییان از خوارزمشاهیان، امیر براق حاجب گورخان قراختایی که چندین بار به عنوان رسول نزد خوارزمشاهیان آمدوشد کرده بود و شایستگی و کارایی او مورد قبول خوارزمشاهیان قرار گرفته بود، به خدمت آنان درآمد و با حمله‌ی مغولان به ایران در رکاب غیاث‌الدین، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه، به اصفهان گریخت و چون مأموریت یافت تا برای جلب کمک نظامی از جلال‌الدین - فرزند دیگر سلطان محمد خوارزمشاه که در هندوستان به سر می‌برد - به آن سو حرکت کند، در سر راه وارد کرمان شد و آن‌جا را برای ادعای استقلال از خوارزمشاهیان مناسب یافته و حکومت قراختاییان کرمان را بنا نهاد. پس از او حکومت به برادر زاده‌اش ابوالفتح قطب‌الدین محمد پسر تاینگو رسید و چون مرگ قطب‌الدین نزدیک شد «ترکان را بخواند و مملکت کرمان تسلیم او کرد و او را ولیعهد خود ساخت» (خوافی، ۱۳۴۵: ۱۸۹). قتلغ ترکان که در متون تاریخی با عناوین خداوند ترکان و ترکان خاتون نیز از او یاد می‌شود، از بزرگ‌زادگان قبایل ختا بود که در لشکرکشی خوارزمشاهیان به ترکستان به اسارت آنان در آمد و تاجری اصفهانی او را خریداری کرده بود. حاج صالح، تاجر اصفهانی چون به هوش و ذکاوت او پی برد، «او را دریافت و به ارادتی هر چه تمام‌تر به تحصیل او شتافت و هر چه داشت از مال در جنب وجدان او تأخیر نشناخت» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۹۶). سرنوشت قتلغ ترکان در جریان‌ات سیاسی و نظامی بر آن قرار گرفت که به همسری غیاث‌الدین خوارزمشاه درآید و چون براق حاجب، غیاث‌الدین را کشت، به شیوه‌ی مغولان و یاسای چنگیزی بر اموال و میراث او دست یافت و ترکان خاتون از آن او شد. براق گفته بود: «چون غیاث‌الدین با چنگیز دم مخالفت می‌زد و من کار او را بساختم، اکنون هر چه از او باز مانده از زن و فرزند و مال، متعلق به من است» (وصاف، ۱۳۴۶: ۱۷۵). ترکان خاتون پس از مرگ براق نیز، بنا به همین رسم به ازدواج قطب‌الدین محمد، برادرزاده و جانشین براق حاجب در آمد.

جایگاه و موقعیت زنان در نزد قراختایان - هم‌چون دیگر شاخه‌های مغولی - چنان بود که پایه‌پای مردان در امور سیاسی دخالت داشتند. به قول اشیپولر: «زنان مغول نه تنها وقتی رسماً نایب‌السلطنه یا فرمانروا (ساتی بک) بودند، بلکه حتی در مواقع دیگر نیز در امور دولت دخالت می‌کردند» (اشپولر، ۱۳۵۱: ۳۹۲). آنان علاوه بر امور سیاسی، در امور نظامی نیز هم‌راه مردان بودند. گزارش شده‌است که براق در جنگ قدرت با حاکم پیشین کرمان، گفته بود تا «عورات نیز به لباس مردان برآمدند و جنگ کردند» (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۵۲۸). به گفته میرخواند، تربیت پادشاه خاتون، دختر قطب‌الدین و ترکان خاتون، تربیتی پسرانه بود. «پادشاه خاتون را چند سال به طریق پسران می‌داشتند. به سلطان حسن‌شاه معروف بود و از خواص معدودی چند می‌دانستند که او دختر است» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۴، ۴۳۹). در چنین شرایطی حضور ترکان خاتون در صحنه‌های سیاسی و رسیدن به مسند قدرت و روشن بینی‌های سیاسی او دور از ذهن نمی‌نماید. از آن‌جا که بیشتر اوقات قطب‌الدین در لشکرکشی و هم‌راهی با هولاکو می‌گذشت، با استناد به گفته‌ی مورخان می‌توان حدس زد که در غیبت او ترکان خاتون، همسرش، کرمان را اداره می‌کرده است. «هر اقبالی که او را در سفر و حضر استقبال نمود به یمن رأی و رویه و طاعت و عبادت و خیر و مکرمت قتلغ ترکان بود» (همان‌جا). پس از مرگ قطب‌الدین «خوفی و رعبی عظیم در مردم اثر کرد و هر کس در تخیلی افتادند که آیا این ملک بر چه نوع آرام گیرد و کار پادشاهی بر که قرار گیرد؟» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۱۰۷). و ترکان خاتون اوضاع را مدیریت کرد و با تدبیر «بی‌خلاف و نزاع» پادشاهی را به دست گرفت. در این زمان ایران پس از تحمل حدود چهل سال حمله‌ی مغولان، شاهد ورود هولاکوخان مغول به ایران به قصد براندازی مراکز قدرت اسماعیلیان و عباسیان بود. حکومت‌های محلی اگر تسلیم نمی‌شدند یا تحت حمایت آنان در نمی‌آمدند، محکوم به نابودی بودند. به هر حال به پیشنهاد و درخواست امرا و دیوانیان کرمان، هولاکو حاکمیت قتلغ ترکان را در کرمان به رسمیت شناخت. او به نام حجاج سلطان، فرزند قطب‌الدین، حکومت را به دست گرفته بود. «اسم سلطنت بر سلطان حجاج بود و حکم مطلق ترکان خاتون می‌کرد» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۳۴). حکومتی که ترکان خاتون به نیابت از پسر قطب‌الدین آغاز کرده بود، بعد از آن که حجاج سلطان به دوران جوانی و بلوغ رسید، هم‌چنان ادامه یافت.

قتلغ ترکان با حسن تدبیر و دانش ملک‌داری بارها کرمان را از هجوم مغول نجات داده بود. او با برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و خویشاوندی و التزام به کمک نظامی به مغولان، موقعیت خود و امنیت منطقه را تأمین و تثبیت نمود. ترکان خاتون برای تثبیت بیشتر موقعیت خود نزد اباقا، دست به اقدامی به

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۳۷

شیوه و سنت مغولان زد (وصاف، ۱۳۴۶: ۱۷۴)^۱ و دخترش، پادشاه خاتون، را به ازدواج او درآورد. «این مواصلت سبب بقای سلطنت ترکان خاتون شد، چنان که ترکان سی‌و‌اند سال پادشاهی کرد» (وصاف، ۱۳۴۶: ۱۷۷-۱۷۸). سیاست او در رابطه با مغولان، برقراری صلح و اظهار انقیاد نسبت به آنان بود و به همین جهت مرتب فرستادگانی به اردوی خانان مغول در مغولستان و اردوی هولاکو در آذربایجان می‌فرستاد و با تقدیم هدایا آنان را خشنود می‌ساخت. به طوری که در طول حکومت او بر کرمان «هیچ زحمت از ایشان به ولایت و رعیت نرسید» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۱۶۹). ترکان خاتون مرتباً با بریدان تیزی با دربار اباقا در تماس بود و از این که گزارش وقایع داخلی خیلی زود به اباقا می‌رسید «همه در مقام تحیر و تفکر افتادند» (همان: ۲۵۳).

پس از مرگ حجاج سلطان که در سال ۶۷۵ رخ داد، ترکان خاتون درگیر منازعه‌ی قدرت با سیورغتمش، فرزند دیگر قطب‌الدین محمد گردید. با مرگ اباقا، ستاره‌ی اقبال ترکان خاتون افول کرد و سیورغتمش با جلب توجه احمد تگودار ایلخانی - جانشین اباقا خان - فرمان حکومت کرمان را از آن خود کرد و ترکان خاتون که برای طرح شکایت به تبریز می‌رفت، پس از اطلاع از عزل خود، از هوش رفته و گویا بعد از آن واقعه به هوش نیامده و در گذشته است. منشی کرمانی گزارش می‌دهد که او به آذربایجان رفته و حتی تلاش‌هایی از سوی خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان و بعضی از امرا انجام شده بود تا یرلیغ حکومت کرمان «میان ترکان و سلطان به مناصفه باشد» (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۵۴)، ولی ترکان خاتون فرصت بازگشت به قدرت مجدد را به دست نیاورد و همان‌جا در اردوی خان درگذشت. بی‌بی ترکان، جسد مادر را به کرمان آورده و در مدرسه‌ای که «ساخته و پرداخته اش بود، دفن نمود» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ج ۳، ۲۶۹).

قتلغ ترکان در تاریخ سیاسی زندگی‌اش سعی داشت با مدعیان داخلی و حکام مرزها با صلح عمل کند و در مورد ایلخانان اظهار انقیاد او راهگشا بود. نظر و رأی او در مورد مغولان از نامه‌ای که به حجاج سلطان نوشته بود، قابل درک است. «در روزگار پادشاهان مغول که اگر کسی به یک فرسنگ پشت بر ایشان کند و روی خلاف فرمان و یاساء ایشان آورد، رقم عصیان و یاغی‌گری بر ناصیه‌ی او می‌کشند و خون او معرض تلف می‌افتد و مال او در محل زوال می‌آید و زن و فرزند در رتبه‌ی بندگی و به تصرف بیگانگان باز می‌دهند و هر

^۱ برای قراختاییان که خود نیز از مغولان بودند، برقراری روابط خویشاوندی با ایلخانان مغول و حکمرانان محلی در حفظ ثبات سیاسی و برخورداری از امنیت امری ضروری می‌نمود. در مورد مغولان گفته می‌شود: «برای بنیان دوستی محکم‌تر، دختران به ازدواج خانان و غالبان و فاتحین در می‌آمدند».

خیال و نکال که در قوت خیال آید به روی احوال او طاری می‌شود» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۱۹۹-۲۰۰). این نامه نشان از درایت این زن دارد که چون سیاست‌مداری اندیشمند و اندیشمندی سیاست‌مدار می‌اندیشید. او رفتار مغولان را روان‌شناسی کرده و می‌دانست که پشت کردن به آنان در حکم عصیان و یاغی‌گری تلقی شده و مجازات آن مرگ و اسارت خواهد بود. دانش و فضایل او چنان بود که بسیاری از صاحب منصبان با فضیلت رعایت حال او می‌کردند. از جمله؛ خواجه شمس‌الدین جوینی برای او احترام قایل بود، به طوری که وقتی قتلغ ترکان نزد سلطان احمد ایلخانی رفت، شمس‌الدین به احترام او از جای خود بلند شد (اوچوک، ۱۳۷۴: ۱۷۶). حکومت ترکان خاتون در کرمان، دوران اوج حکومت قراختاییان کرمان است. منشی کرمانی می‌نویسد: «دولت او دولتی بود قدیم و روزگارش روزگاری بود مستقیم، واسطه عقد و بهار ایام پادشاهی پادشاهان قراختای بود» (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۳۷). امنیت حاصل از تدابیر سیاسی او، جایگاه تجاری کرمان را هم‌چنان حفظ کرد. به طوری که داد و ستد بازرگانان و آمد و شد آنان به کرمان ادامه یافت. این امر مورد توجه مغولان نیز بود. توجه قتلغ ترکان به امنیت راه‌های تجاری خشکی و آبی، موجب رونق اوضاع اقتصادی کرمان در زمان او شد. این مکان امن از نظر فرهنگی نیز توانست محلی برای اجتماع دانشمندان مناطق مختلف ایران باشد - و این در حالی بود که دیگر مناطق ایران، هنوز دچار تبعات ناشی از حمله‌ی مغول بود.

زن در نگاه سیرالملوک نویسان

برای درک دیدگاه مؤلف تاریخ شاهی در مورد پادشاهی یک زن ضروری است که به سوابق نگاه سیرالملوک نویسان پیشین و نگاه به زن در جامعه‌ی ایران تأملی داشته باشیم. در جامعه‌ی سنتی ایران، زن جزئی از نظام اجتماعی تلقی می‌شد که مرد بر آن احاطه داشت و وضع اقتصادی و اجتماعی او تحت تأثیر وضعیت اجتماعی و اقتصادی پدر و همسر و پسر بوده و تحت حمایت آنان قرار می‌گرفت. از این رو واگذاری انحصاری رهبری جامعه به مردان، در دنیای سنتی امری مقبول و مورد پذیرش بوده، به طوری که در دنیای مدرن امروزی نیز شاهد تداوم آن هستیم. آنان در عین این که از طبقه‌ی اجتماعی و اقتصادی خانواده خود بر خوردار می‌شدند، از ساختار اجتماعی و سیاسی دور شده، دچار تبعیض بودند. فرض اصلی این است که زنان در بخش خصوصی جایابی شده و ارتباط آنان با بخش عمومی از طریق مردان صورت می‌گرفت.

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۳۹

البته زنان خاندان سلطنتی به لحاظ نسبت خانوادگی دارای امتیازاتی بودند. هرگاه مردان وابسته به خاندان سلطنتی غایب بودند، گاه زنان آن خاندان در مرتبه شاهی جایگزین می‌شدند. این امر در دوره‌ی ایران باستان و دوره‌ی اسلامی در میان خاندان‌های سلطنتی ایرانی و ترکان دارای سابقه است. بدین ترتیب آشکار می‌شود، در حالی که جامعه به زن و مرد نگاهی متفاوت داشت، وقتی نوبت حکومت به زنان می‌رسید، در مورد حکومت آنان نوعی پذیرش اجتماعی و اغماض جمعی رخ می‌داده است. ایجاد پدیده‌ی اغماض در بین مردان نسبت به حکومت زن به علت نگاه آنان به اصالت خاندان به منزله‌ی مفهومی فراگیر و فارغ از مسایل جنسیتی بود و صرفاً به عنوان پادشاه به او نگاه می‌کرده‌اند نه پادشاه زن.

از جمله، سیرالملوک‌های مورد بررسی، کتاب سندبادنامه است. هر چند بنا به گفته‌ی مورخان ایرانی، قدمت آن به دوره‌ی اشکانیان می‌رسد و در خود کتاب اشاره شده است «فراهم آورده‌ی حکمای عجم» است (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۱۸)، از آن‌جا که حکایات اصلی آن مربوط به یکی از پادشاهان هند است، مطالب آن بیانگر تفکر هندیان قدیم می‌باشد که با دیدگاه ایرانیان در حکمت عملی هم‌خوانی پیدا کرده است، ظهیری سمرقندی (در قرن ششم) در ترجمه و تدوین کتاب با استناد به آموزه‌های اسلامی مطالبی به آن افزوده است، به طوری که بخشی از نگاه ایرانیان معاصر خود به زن را بازگو می‌نماید. فارسنامه ابن‌بلخی، قابوسنامه عنصرالمعالی، نصیحه الملوک غزالی و سیاست‌نامه نظام الملک، اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین از جمله منابعی دیگر است که در راستای تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. منابع مذکور به لحاظ زمانی و موقعیت سیاسی و حکومتی _ تألیف در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مغولان - به تاریخ شاهی نزدیک‌ترند.

متون سیرالملوک را می‌توان از نظر نوع نگاه و نگرش حاکم بر آن نسبت به زن و مرد و نسبت به حاکمیت سیاسی آنان به دو دسته تقسیم کرد. ۱- نگاهی نسبتاً بی‌طرفانه و شایسته سالارانه، نه جنسیت‌گرایانه، ۲- نگاهی مبتنی بر حاکمیت روح مردانه و مردمحورانه. بسیاری از مورخان بر این باورند که حوزه‌ی رهبری سیاسی متعلق به مردان است، ولی همین افراد در تجربه‌ی تاریخی، تحت تأثیر اوضاع زمانشان قرار گرفته، زنان را در عرصه‌ی سیاست قدرتمند یافته و قسمتی از نوشته‌های خود را معمولاً با رویکردی مغرضانه به آنان اختصاص داده‌اند.

در نوشته‌های ایرانیان از دو منظر به زن نگاه شده است. زنان نیک و صالح که پارسا و عاقل و باخرد هستند و زنان بد که مکار و خیانت‌کار و اسیر شهوت هستند. زنان نیک پرهیزکارند و مطیع و فرمان‌بردار

مردان. زنانی عقیف و پاک‌دامن و عاقل و قابل‌اعتماد که مادر فرزندان‌اند و مربی آنان، مشفق، موافق و ناصح (همان: ۲۶۸). چنین زنی به جمال کیاست و کمال فراست و سرمایه‌ی شهامت و پیرایه‌ی حذافت آراسته است (همان: ۲۸) و «زن نیک با منفعت بود و بر شوهر خویش و بر اهل و همسایگان خویش رحیم بود و بر خان و مان و فرزندان خویش مشفق و مهربان بود و طاعت دارد خدای را جل و جلاله» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۵) و «زن صالح، شریک مرد بود در مال و قسیم او در کدخدایی و تدبیر منزل و نایب او در وقت غیبت» (نصیرالطوسی، ۱۹۵۲: ۲۰۵). چنین زنانی مورد تکریم قرار می‌گیرند و در زهد و عفت به فاطمه‌ی زهرا و خدیجه‌ی کبری مثال زده می‌شوند، و زن بد «بارگران است» (جاویدان خرد، ۱۳۵۰: ۵۹) تزویر، تخییل، متابعت از وسوسه‌های شیطانی، شهوت و لهو و لعب از ویژگی‌های آنان است و از آنان «حیل بزرگ تولد کند» (نظام‌الملک، ۱۳۲۰: ۲۲۵) همان‌طور که آدم «فرمان حوا کرد و گندم خورد تا از بهشت‌اش بیرون کردند» (همان). ماجرای سودابه و سیاوش و زلیخا و یوسف نیز حکایت از مکر زنان دارد. با مطالعه‌ی سیرالملوک‌های این دوران، به این نتیجه می‌رسیم که نگاه به زن، نگاهی جنسیتی و حاکی از تبعیض افراطی نسبت به زنان است. و گاه چنین به نظر می‌رسد که این نگاه، واکنشی به جایگاه زن در میان قوم ترک است که بر ایران تسلط سیاسی و نظامی یافته‌اند.

در نگاه سیرالملوک نویسان این دوره، زنان چه خوب و چه بد، بندگان درجه‌ی دوم خدا و اسیر دست مردان هستند «زنان در خدمت ایشان به مثابه بندگان باشند.» (نصیرالطوسی، ۱۹۵۲: ۲۰۷) و موجوداتی بیچاره و به همین جهت در گروه شهروندان درجه‌ی دوم جامعه جای می‌گیرند. آنان گروه زیردستان هستند. در نگاه اغلب سیرالملوک نویسان، زنان ناقص عقل و موجوداتی حقیر به حساب می‌آیند که فضل آنان بسیار کم و خردشان ناقص است هر چند همین زنان ناقص‌العقل «بر کمال عقول رجال خندند و عقل را به حبایل گفتار چون گفتار در جوال محال خود کنند» (ظهیری‌سمرقندی، ۱۳۸۱: ۸۲). البته این نوع نگاه به زنان مختص ایرانیان نیست. چندین قرن بعد، توماس داکن ایتالیایی (سیزدهم میلادی/ششم هجری) می‌نویسد: «زن بر حسب طبیعت‌اش پایین‌تر و زیردست مرد است، چون مرد از بصیرت و عقل بیشتری برخوردار می‌باشد» (رژه‌گوردی، ۱۳۷۸: ۱۱).

در نگاه سیرالملوک نویسان این عصر، زنان موجودیت مستقلی ندارند و در همه حال وابسته به مردان هستند. زن فقط در خدمت کردن به مردان - بزرگ داشتن شوی، فرمان‌برداری، آراستن خود - معنا می‌یابد. مردان زنان را تربیت می‌کنند و راه‌کار می‌دهند و این وظایف از روی ترحم و احسان و مدارا صورت می‌گیرد

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۴۱

(غزالی، ۱۳۵۱: ۲۸۲). و نظام‌الملک با کمک گرفتن از آیه‌ی قرآن: الرجال قوامون علی النساء^۲، مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است ... زنان را نیازمند به حمایت می‌داند (نظام‌الملک، ۱۳۲۰: ۲۳۳). مسلماً چنین دیدگاهی که با دست‌آویزی از تفسیر مقطعی یک آیه‌ی قرآن، جنبه‌ی اعتقادی نیز به خود می‌گیرد، ارمغانی جز تعیین نقشی سلطه‌گرانه برای مردان و ستم‌دیدگی برای زنان نخواهد داشت.

سیرالملوک نویسان غرض از آفرینش زن را کارکرد بیولوژیکی او می‌دانند «گوهر نسل است که بجای ماند». (نظام‌الملک، ۱۳۲۰: ۲۲۵) و آن‌چه که انسان در طول زندگی کسب می‌کند و با تجربه کردن به آن قوت می‌بخشد، به زنان تعمیم داده نمی‌شود. غزالی همین کارکرد بیولوژیکی زادن فرزند را نیز عقوبت خداوند در حق زن می‌داند (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۱). و حتی معتقد است «هر آن‌چه به مردان رسد از محنت و بلا و هلاک همه از زنان رسد» (همان: ۲۸۵).

در عین حال، زنان را عامل آبادانی جهان و نسل انسان دانسته‌اند که این آبادانی بدون رأی و تدبیر زنان به دست نمی‌آید (غزالی، ۱۳۵: ۱۲۸۵). و پارسایی زنان را عامل دین‌داری مرد و حصن دین او برشمرده‌اند و شخصیت و خصایل زن را عامل سامان یا نابسامانی کار مردان در دنیا و آخرت دانسته‌اند (همان: ۲۶۹) و معتقدند زنان پس از ولادت فرزندان آنان را تربیت و «به مثابت مردی و مردمی» می‌رساند (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۲۰) و «در ترتیب منزل و تقدیر نگاه داشتن در انفاق واقف و قادر باشد» (نصیرالطوسی، ۱۹۵۲: ۲۰۵). مسلم است که چنین کارکردهایی که هم پاسداری از دین و دنیای مردان است و هم پرورش روحی و جسمی آنان - فرزندان و همسران - و نتیجه‌ی آن آبادانی جهان، جز به کمال عقل و کیاست و فراست و دین‌داری امکان‌پذیر نخواهد بود و این همه نشانگر دوگانگی در اندیشه‌ی سیرالملوک نویسان در مورد زنان است و شاید بتوان گفت که حکایت از کتمان حقیقت درباره‌ی موجودیت واقعی و قدرتمند آنان دارد. سیرالملوک نویسان این دوره با تقسیم‌بندی جامعه به دو بخش خصوصی و عمومی، محل حضور زنان را در بخش خصوصی تعیین می‌کنند «جایگاه آنان در بخش خصوصی و در اندرون و شبستان است و مردان در ایوان» (نظام‌الملک، ۱۳۲۰: ۲۲۶). جدایی بخش خصوصی و عمومی با تأکید بر معیار جنسیتی، حکایت از نگاه‌های تبعیض‌گونه و امکان اعمال ستم و جفا در حق زنان را فراهم می‌ساخت. نظام‌الملک با اصرار بر این که زنان متعلق به بخش خصوصی هستند، از آنان با عنوان اهل ستر یاد می‌کند.

^۲. سوره النساء، آیه ۳۴.

این نوع نگاه به زنان در اثر غزالی نیز دیده می‌شود. او می‌نویسد: مستوری زن «نعمتی است مرد را از نعمت‌های خداوند.» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۵) و وظایف آنان را به‌جای آوردن واجبات دین، اطاعت از همسران و رشتن دوک بر می‌شمرد. در مقابل مردان یا اهل شمشیرند یا قلم «دوک رشتن زنان سرپوشیده برابر است با غذا کردن مردان و قلم زدن عالمان.» (همان: ۲۶۸) و خواجه نصیرالدین طوسی راه‌کارهایی برای به اطاعت درآوردن زنان و نگاه‌داشتن آنان در بخش خصوصی ارائه می‌دهد (نصیرالطوسی، ۱۹۵۲: ۲۰۷).

آنان سعی دارند، زنان را در بخش خصوصی محصور نمایند. این نگرش به زنان به‌خصوص به هنگام حضور آنان در عرصه‌های سیاسی بیشتر خود را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد این نوع تفکر ناشی از ترس از زنانی است که چون از ستر بیرون آیند می‌توانند عرصه‌های سیاسی و به قول نظام‌الملک بخش عمومی را بر آنان تنگ نمایند و هم‌چون رقبای سیاسی برای آنان و مدعیان حکومت برای شاهان باشند. به همین جهت به‌خصوص نظام‌الملک که در دربار با رقیبی هم‌چون ترکان خاتون، زن ملک‌شاه سلجوقی، درگیر مسائل سیاسی است، سعی دارد این فکر را به پادشاه القا نماید که «همیشه پادشاهان و مردان قوی را طریق چنان بوده‌است و زندگانی چنان گذاشته‌اند که زنان و نزدیکان ایشان را از راز دل ایشان خبر نبوده‌است و در بند هوای دل و فرمان ایشان نبوده‌اند و از مکر و کید ایشان دانسته‌اند و مسخر ایشان نشده‌اند.» (نظام‌الملک، ۱۳۲۰: ۲۲۸) و «هرچه زنان گویند به خلاف آن باید کرد تا صواب آید» (همان: ۲۲۹) و معتقد است، چون زنان فرمانده شوند «همه آن فرمانده که صاحب غرضان ایشان را بیاموزند و بشنوند... لابد فرمان ایشان خلاف راستی باشد و از آن‌جا فساد تولد کند. حشمت پادشاه را زیان دارد و مردمان در رنج افتند و خلل در ملک و دین درآید و خواسته مردم تلف شود و بزرگان دولت آزرده گردند.» (همان: ۲۲۵) و نتیجه می‌گیرد که زنان نباید در بخش عمومی دخالت نمایند. چون بیش از آن نسبت به آن چه در بخش عمومی می‌گذرد بسته است «به رأی العین چنان که مردان احوال بیرون پیوسته می‌بینند، ایشان نتوانند دید.» (همان: ۲۲۵) و اگر پای از بخش خصوصی بیرون گذارند و بر امور عمومی تسلط یابند «جز رسوایی و شر و فتنه به‌حاصل» نیاید (همان‌جا). و غزالی نیز زنان را شایسته مشاغل بخش عمومی نمی‌داند «امیری را نشاید، قضا را و نه حکم را» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۱).

تاریخ‌شاهی، کتابی در آداب و آیین ملک‌داری پادشاهی زن

کتاب تاریخ‌شاهی در فاصله‌ی زمانی کوتاهی با کتاب سیاست‌نامه و نصیحه‌الملوک (حدود اواخر قرن هفتم

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۴۳

هجری) و تقریباً هم‌زمان با اخلاق ناصری، تألیف خواجه‌نصیرالدین طوسی، نوشته شده‌است. متأسفانه از نام و زندگانی و شخصیت نویسنده - که می‌توانست در بررسی نگاه او کمک مؤثری باشد - اطلاعی در دست نیست (نفیسی: ج ۱، ۱۴۹).^۳ محتوای کتاب در سطح کلان مطالبی درباره‌ی آداب ملوک و آیین کشورداری است و سپس به طور خاص به آداب و آیین ملک‌داری یک پادشاه زن، قتلغ ترکان، می‌پردازد. نگاه مؤلف تاریخ شاهی به دور از تبعیض جنسیتی و مبتنی بر شایسته‌سالاری است. این گردش نگرش به سوی شاه - زن، اولین تجربه در سیرالملوک نویسی است. او با این نوشته، در واقع، از تسلط چندین هزار ساله‌ی مردان بر جامعه - چه به عنوان حکام و فرماندهان و چه به عنوان اندیشمندان و متفکران سیاسی، مذهبی، فلسفی و تاریخی - انتقاد می‌کند و تفکر محصور کردن زن در بخش خصوصی و منع دخالت آنان در بخش عمومی را که علاوه بر سیرالملوک نویسان ایرانی، مورد تأکید غیرایرانیان حتی در قرون بعد نیز بوده‌است، به چالش می‌کشد. ریشیلو در قرن شانزده میلادی / دهم هجری در کتاب وصیت‌نامه سیاسی می‌نویسد: «هیچ چیز به اندازه‌ی شرکت زنان در امور دولتی مضر نیست» (رژه‌گارودی، ۱۳۷۸: ۸).

مؤلف هدف از نگارش کتاب را این‌گونه بیان می‌کند: «در این مدت - با امتداد، بر ساز امید، ترانه دیباچه‌ای می‌نواخت و بر منبر بوک و مگر مواعظ و نصایحی چند کلی در آداب خدمت ملوک و مکارم اخلاق - که ملوک و سلاطین را واجب بود - فرو می‌پرداخت و در مجلس تأسیس حکایتی چند از آثار و اخبار قدماء سلف بر سیبل تمثیل در آن می‌ساخت.» (تاریخ‌شاهی، ۱۳۵۵: ۹۴) او مانند مؤلفان سیرالملوک معتقد است «اول شرطی از شرایط خدمت ملوک نصیحت کردن و ایشان را از خیر و شر و نفع و ضرر و حرمت هر چیزی آگاهی دادن» می‌باشد (همان: ۳۲). نویسنده نخواستگی است مطالب مربوط به آداب ملوک را «از نظر اهل بی‌بش پنهان کند» و خواسته است تا آن را «بر منصفی ظهور و جلوه‌گاه حضور فروغ و رونق ایشان به خلاق جهان نماید». پس حکایات و روایات پادشاهان قدیم و جهان‌داران عظیم را بازگفته و بعد به تاریخ روزگار خود پرداخته است (همان: ۱۴۴).

همان‌طور که گفته شد امتیاز کتاب تاریخ شاهی، اختصاص آن به حکومت شاه - زن و بیان چگونگی حکومت اوست و هدف از مقاله‌ی حاضر بررسی تطبیقی دیدگاه‌های مشترک و متفاوت کتاب

^۳ نفیسی به استاد ناصرالدین منشی کرمانی، مؤلف سمط‌العلی، به قطع و یقین مؤلف کتاب تاریخ‌شاهی را شهاب‌الدین ابوسعید کرمانی می‌نامد، ولی دیگر مورخان درباره‌ی آن تردید داشته‌اند. البته نفیسی نیز اظهار می‌دارد از «احوال وی اطلاعی نیست».

تاریخ شاهی با دیگر متون سیرالملوک در بیان آداب و آیین ملک‌داری است و این که عوامل دخیل در تفاوت‌ها مربوط به مسایل جنسیتی پادشاه زن می‌باشد یا امر و قاعده‌ای کلی است که با توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی ممکن است در دوره‌ی هر شاه - اعم از زن یا مرد - رخ دهد.

نویسنده همانند دیگر سیرالملوک نویسان، حکومت قتلغ ترکان را هم‌چون دیگر شاهان به تأیید و خواست و اراده‌ی الهی می‌داند. او با بیان حکایتی از طیران همایی در هوا که «ایستاده به حذاء و ازاء سر خداوند ترکان آمد و سایه بر سر او گسترید و زمانی در هوای آن موضع که مکان او بود بگردید» (همان: ۱۲۴) به این نتیجه می‌رسد که «این دلایل واضح و مخایل لایح‌اند که حکومت و شاهی او جز تأیید ربانی و فر الهی نبود» (همان‌جا). مؤلف در تأیید الهی حکومت او حکایاتی دیگر نیز نقل می‌کند، از جمله حکایت ماری که بر او گذشته و آسیبی به او نرسانده و یادآور می‌شود که مار طالب گنج باشد «چون دل مبارک او را خزینه‌ی الهی می‌دید- که قلوب‌الملوک خزاین الله - به بوی آن آمد.» (همان: ۱۲۷) و صفت صبر و سکون او را منسوب به «قوتی الهی و تأیید ربانی» می‌داند (همان‌جا) و در جای‌جای کتابش حکومت او را از فیض الهی بر می‌شمرد و او را برگزیده دوران و معصومه آخر زمان می‌خواند «لیکن فضل آفریدگار بر آن بود که هم‌چنان که قلاع سبع شداد از مکاید مژده‌ی شیاطین در محروسه‌ی امان است، سراق حشمت خداوند از شر این عفاریت در کنف حمایت و سد عصمت یزدان بود.» (همان: ۲۶۰) و هم‌چنین او را هم‌چون دیگر شاهان، سایه‌ی پروردگار می‌نامد. مؤلف در ادامه‌ی تاریخ این خاندان ضمن یادآوری این نکته که «قطب‌الدین سلطان و خاندان او در حفظ و حمایت یزدان است و سایه‌ی عنایت ایزدی او را سایه‌بان» (همان: ۱۵۳). حضور پادشاه خاتون، دختر قتلغ ترکان، در کرمان را نیز به تأیید الهی منسوب می‌کند و در علت سفر او به کرمان بعد از مرگ مادرش می‌نویسد: «چون جنود سعود آسمانی کسی را معاونت کند و وفود تأیید ربانی قومی را مددکار باشد جز اذعان و انقیاد ایشان را طریقی دیگر نبود و بیرون از امثال و فرمان‌برداری سیلی دیگر نشناسد» (همان: ۱۴۲). بدین ترتیب مشاهده می‌شود نگاه نویسنده به حکومت زنان، نگاهی به دور از مسائل جنسیتی است.

نویسنده درباره‌ی هیبت و سیاست پادشاهان که لازمه‌ی حکومت به عدل است، از اساس عدل و قانون انصافی که قتلغ ترکان وضع کرده بود، می‌نویسد و این که «از بیم سیاست او ... نسیم ربیع امن که مهلب فراغ بال و رفاه حال بر مردم می‌وزید دل‌های خاص و عام تازه و خرم می‌داشت.» (همان: ۱۱۲) و ادامه می‌دهد که به هنگام مجازات نیز چنان عمل می‌کرد. به طوری که هیبت و سیاست او «از

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۴۵

ملوک و صدور و اعیان و ارکان هیچ‌کس را یارای آن نبود از غایت خشم خداوند ترکان که لم و کیف کردی یا به روی شفاعت قدم پیش نهادی» (همان: ۲۲۳) و حاضران حضرت از مهابت او چنان خوف و استشعار داشتند که «تاب آتش باس او ملوک نام‌دار را بر خاک مذلت می‌ساخت. جباران مغول که خدای جهان را سجده نمی‌کردند خاک بارگاه او را تواضع می‌بردند» (همان: ۱۱۴).

او در بیان آیین ملک‌داری قتلخ ترکان، او را قابل مقایسه با هیچ شاهی نمی‌داند. «و حقیقت حال و خلاصه‌ی مقال آن است و تواریخ قدما و پیشینگان بدان ناطق و بدین دعوی شاهد صادق که هیچ پادشاه را در هیچ مقام و بنگاه-از عهد مبارک اسلام باز، چه از امرای تابعین و تبع تابعین- که ملوک عرب‌اند و چه از ملوک عجم چون آل طاهر و صفاریان و ملوک آل سامان و آل ناصرالدین و سلاطین آل سلجوق و ملوک خوارزم و پادشاهان مغول- که این زمان بر سر حکم و جهان‌داری متمکن‌اند- چنین اهلیتی و خانه‌داری و غم‌خواری و خلیفه و حلیله و قائم مقامی و نایب منابی نبوده است» (همان: ۱۳۲) و او را «مدبره و کارساز خسروان عرب و عجم، مقتدا و پیشوای سلاطین بر و بحر، فرماندهی جهان، حامیه بلاد الله بالامن و الامان... سلطان خواتین فی الارضین، مرثیه سرادقادت الخواقین...» می‌نامد (همان: ۱۳۳).

مکارم اخلاقی قتلخ ترکان هم‌چون دیگر شاهان شامل عدل، کرم، سخا و لطف و شفقت در حق رعیت، دانشمندان و کارگزارانش می‌شد. این صفات غریزی او به شمار می‌رود «رحمت‌های الهی که در دل و جان مضمهر و مدخر بود.» (همان: ۱۳۰) و «چون بنیاد سرای عدل و داد بساخت به کار آیین جود و سخا و رقت و رحمت پرداخت. کرم غریزی و رحمت طبیعی او به تفقد احوال ضعفاء عباد و فقرا بلاد برخاست» (همان: ۱۱۳). رحم و شفقت او نسبت به اسرای جنگی و ضعفا و مساکین حکایت‌ها و مثال‌های بسیار را شامل می‌شود. «لقب کنزالفقرا و حرزالضعفا که از اسماء حسنی پروردگار است بر سبیل تمثیل وصف گنجینه‌ی این سینه را وضع کرده‌اند و قلاده تقلید رجاء المومنین و راحم المساکین - که از نعوت جلال رب الارباب و مالک‌الرقاب است - به مثابت نیابت در گردن تعهد این معصومه افکنده‌اند» (همان: ۱۲۸)، او در مورد اسرای جنگ به سپاهیان سفارش می‌کرد: «اگر فرزندی مسلمان در دست شما افتاده است بیارید تا من در عوض آن چیزی به شما دهم و ایشان را باز با متعلقان و ولایت خود فرستم» (همان: ۱۱۸)، در آزاد کردن بندگان نیز شرایطی در نظر می‌گرفت که منطقی بود و حکایت از دوراندیشی او داشت. این آزادسازی بدان علت صورت می‌گرفت «تا از او (بنده) طاعتی در وجود آید و همت او بر چیزی مصروف باشد تا از آن ثوابی حاصل گردد» (همان: ۱۲۱).

تفقد و شفقت او شامل همه گروه‌ها و اصناف می‌شد و متمولان ورشکسته و تجار را نیز شامل می‌گردید. نقل حکایات بی‌شمار از زبان تجار نشان می‌دهد که این صنف و گروه اجتماعی - اقتصادی در سایه‌ی امنیتی که قتلغ ترکان در کرمان ایجاد کرده بود، تجارت پررونقی داشته‌اند.

از دیگر خصایل او که خصلت شاهان نیک است، پیشه کردن صبر به وقت خطر عظیم بود «در آن حالت صبر و تجلد کار فرموده است.» (همان: ۱۲۷) البته این که تمامی مورخان از او به نیکی یاد کرده‌اند، جای تردید باقی نمی‌گذارد که حکومت قتلغ ترکان بر اساس عدل و تدبیر و احسان بوده‌است. از جمله؛ منشی کرمانی، او را «ملکه‌ای مبارک سایه، بلند پایه، عصمت شعار، عفت دثار، عادل سیرت، پاک سریرت، ستوده خصال، گزیده خلال، عالی همت، والا نهمت» می‌خواند و دولت او را «واسطه‌ی عقد و بهار ایام پادشاهی پادشاهان قراختای» می‌داند (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۳۷) و مؤلف مواهب الهی نیز می‌نویسد «مآثر خیرات و مکارم مبرات این ملکه‌ی دین‌دار تا دامن آخرالزمان آستین عظمتش را بطراز نیک‌نامی مطرز خواهد داشت و صنوف احوال جمیل و انواع خصال حمیده تا سپیده محشر رخسار عظمت و طهارتش را به گلگونه ثنای جزیل موردست درین سیاق زیاده خوضی نمی‌رود» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۷۲).

مؤلف تاریخ شاهی از نقش وزیر، فخرالملک شمس‌الدین محمدشاه‌بن حاجی زوزنی - که قبلاً نیز وزارت سلطان قطب‌الدین قراختایی را داشت - در استحکام و تثبیت موقعیت قتلغ ترکان غافل نیست. در نظر او وزیر باید «مرشد و شریک ناصح و صاحب مدبر و قلم‌زن مشفق باشد ... کار امیرالمؤمنین فرمان دادن است، بی‌خوف عاقبت و فکر خاتمت و کار وزیر جان دادن است، با خوف عاقبت و فکر خاتمت.» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۷۷) و فخرالملک «عظیم هیبت بر بی‌شریکی خداوند ترکان گماشته بود و به این گفتار که تا خداوند ترکان چه فرماید، همواره او را بلند برداشته» (همان: ۱۱۰) تا دور باش بأس و مهابت وزیر فخرالملک برجای بود «هیچ آفریده را یارای آن نبود که پای جسارت به نوعی از انواع تقدم فرا پیش نهادی یا دست جرأت به شغلی از اشغال دراز کردی» (همان: ۱۸۷). نویسنده برای حکومت قتلغ ترکان همراهی چون فخرالملک وزیر را در نظر می‌گیرد که با مرگ او فاسدین روی به دربار آورده‌اند «ابواب حجاب در پایه سریر اعلی برگشاد.» (همان‌جا) او وزیری بود که سوء مدیریت قتلغ ترکان را جبران می‌کرد (همان: ۱۶).

مؤلف تاریخ شاهی پس از ذکر مواردی از آداب و آیین ملک‌داری قتلغ ترکان که با ویژگی‌های برشمرده سیرالملوک نویسان در مورد پادشاهان مشترک است، در بیان تفاوت‌های شخصیتی و غریزی قتلغ ترکان به عنوان شاه زن در مقایسه با شاهان مرد، خردمندانه به قضاوت می‌نشیند و تفاوت جنسیتی

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۴۷

شاهان زن و مرد را نه به عنوان نقص پادشاه زن، بلکه به مثابه‌ی حسنی برخاسته از مسایل ذاتی و غریزی او یادآور می‌شود. به گفته‌ی آبوت: «چون تجربیات زنان با مردان فرق می‌کند، پس رفتار سیاسی ایشان شکل دیگری به خود می‌گیرد» (آبوت، ۱۳۸۰: ۲۵۲). نگاه مؤلف به قتلغ ترکان، نگاهی حاکی از قدردانی از اوست، به علت آن که در آن هنگامه ورود مغولان به ایران، تدابیر سیاسی او در ترجیح دست آویختن بر صلح و اظهار انقیاد و ارسال مرتب فرستادگانش هم به دربار مغولستان و هم به دربار ایلخانان ایران و برقراری روابط خویشاوندی با آنان و توجه خاص به امر تجارت که مطلوب نظر مغولان بود، توانست نه تنها کرمان و کرمانیان را نجات دهد، بلکه در سایه‌ی فضای امن ایجاد شده، کرمان را به مرکزی فرهنگی و اقتصادی مهمی تبدیل نماید. به طوری که مهاجرت علما و تجار سرشناس به کرمان نتیجه‌ی این اقدام بود. «صلحا و ابرار و مشایخ و اخیار از اقصای و ادانی ممالک و امصار بر امید فتوح و انتفاع و بر بوی فایده و انتجاع روی به دولتخانه کرمان نهادند. .. و تجار از اطراف و اکناف و آفاق و اقطار بر آوازه‌ی امن و سلامت و صیت لطف و کرامت آن پادشاه روی به ایمن آباد این دیار نهادند» (تاریخ شاهی: ۱۷۵)، این نوع برخورد بیشتر از روحیه صلح‌جویی و نرم‌خویی یک زن امکان ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ زیرا «زنان به لحاظ سیاسی محافظه‌کارند» (گرت، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

مؤلف آن‌جا که از دلیری و پردلی قتلغ ترکان سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد: حکما گفته‌اند «شجاعت و دلیری دو قسم است. یک قسم آن است که بی‌ترس و فزع روی به خصم آرد و دشمن را خرده و برده انگارد. ... قسم دیگر آن که در هنگامی که مکروهی و نامالیمی او را پیش آید، دل او برقرار بماند و رأی او مضطرب نگردد و فکر او مشوش نشود و سررشته‌ی مصلحت و صواب از دست او بیرون نیاید و پای ثبات او از جای نرود و تا هر کار که کند بر قاعده و قانون عمل باشد و هر اندیشه که او را افتد از جاده‌ی صلاح و صواب منحرف نگردد» (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۱۲۴).

مؤلف با تیزبینی و مدبرانه بدون ذکر صریح در مورد جنسیت که همه‌ی دوران جنس نر را قوی‌تر و شجاع‌تر دانسته‌اند، چون به خصلت دلیری و شجاعت می‌رسد که از صفات لازمه‌ی پادشاهان است تعریفی دوم از شجاعت بیان می‌کند و آن‌را به خداوند ترکان و رویدادهایی از زندگی او تعمیم می‌دهد و نتیجه می‌گیرد. «چون خداوند سبحانه و تعالی آن پادشاه را به همه صفتی از صفات کمال آراسته بود و از همه فضیلتی از فضایل انسانی بهره‌مند گردانیده ازین قسم پردلی و دلیری نیز حظی عظیم داشت که پهلوانانی که دعوی پردلی کنند یقین واثق است که اگر ایشان را چنین حالی پیش آید خوف بر ایشان

غالب گردد و برقرار خود نمانند» (همان: ۱۲۵)، بدین ترتیب مؤلف بدون تأکید بر تقسیم‌بندی‌های جنسیتی او را پادشاهی پردل و دلاور جلوه می‌دهد.

نگاه جنسیتی دیگر مؤلف به شاهی قتلغ ترکان، یاد کردن از عفاف و صلاح او است که معیاری جنسیتی می‌باشد. شاهان مرد عموماً به عیش و عشرت می‌پرداختند، حرمسراهای خود را از وجود زنان و دختران انبوه‌تر می‌کردند. هر چند افراط آنان در عشرت‌جویی از نظر سیرالملوک نویسان نکوهیده بود و عامل خرابی و خلل در مملکت، ولی در مورد حکومت یک زن، اصل قضیه امری پذیرفته شده نبود. «آن‌چه از امور ظاهر بود عفاف و صلاحی داشت که رجال روزگار و ابطال کارزار را یارای آن نبود که صورت انوثت او بر لوح خیال خود نقش کردندی یا اندیشه قناعت‌داری او به خلوت‌خانه خاطر خود در آورندی» (همان: ۱۱۴)، این قاعده‌ای کلی و لازمه‌ی حکومت یک زن بود^۴ (ابن‌بلخی: ۱۲۷)، به طوری که خوافی می‌گوید: «ترکان قفل بر زیر جامه‌ی خود نهاد و چهل سال پادشاهی کرد.» (خوافی، ۱۳۴۵: ۱۸۹) و دیگر مورخان از او با عنوان بلقیس ایام، مریم روزگار و عصمت آخرالزمان یاد کرده‌اند.

تفاوت جنسیتی دیگر شاه-زن با شاهان مرد از نظر مؤلف، عاطفه‌ی مادری او بود. «زنان به دلیل ایفای نقش مادری ارزش فروتنی، مراقبت و معاشرت، تعلق خاطر و از خود گذشتگی را بهتر از مردان درک می‌کنند» (آبوت: ۲۵۶). نویسنده ضمن تأکید برعلاقه مادری او و پیامدهای مثبت غرایز زنانه و مادرانه یک پادشاه زن: «به هیچ گونه تصور مفارقت او در محاذات آئینه‌ی ضمیر و موازات خاطر عاطر خود نمی‌توانست داشت و به هیچ نوع اندیشه نمی‌توانست کرد که روزی در مهاجرت جمال جهان آرای و طلعت فرخنده او مساهرت و سکون تواند نمود» (تاریخ‌شاهی، ۱۳۵۵: ۲۲۷) و فراق او از دخترش را به حکایت فراق یوسف و یعقوب تشبیه می‌کند و این که اهالی کرمان نیز همه به همین مناسبت غمناک بودند، عواقب منفی این احساس را نیز از نظر دور نمی‌دارد «به کلی لذت زندگانی بر وی منغص و تمتع ملک و کامرانی بر وی مکدر شده بود و از نظر کردن در جزویات امور ملک و بحث فرمودن احوال و اشغال مردم ناپروای» (همان: ۲۳۱).

با وجود این نویسنده معتقد است که در زمان حکومت قتلغ ترکان در کرمان «قواعد جهان‌داری چنان

^۴. گویا این رسم در ایران پیش از اسلام نیز مرسوم بوده‌است. ابن‌بلخی در مورد آرمیدخت ساسانی می‌نویسد: «چون فرخ هرمز اسپهبد خراسان او را به زنی خواست، جواب داد «کی عادت نرفتست کی زن پادشاه شوهر کند» و او را به حيله به دربار کشید و «چون در سرای شد او را بگرفتند و فرمود تا سرش برینند و بر سینه او نهادند و در میدان بینداختند و سه روز هم چنان بود.»

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۴۹

راسخ و راسی گشت که از اشتداد اوتاد زمین حکایت می‌کرد و قوانین پادشاهی چنان مضبوط و مرتب شده که از تفاوتیم کواکب و تسییرات افلاک نمودار یادگار می‌آمد.» (همان: ۱۷۳) او قتلغ ترکان را به لحاظ خصال نیکو و رأی ثاقب تکریم کرده‌است. سخنان او درباره‌ی حجاج سلطان که یک شاه مرد است و مقایسه آن با آن‌چه در مورد قتلغ ترکان می‌گوید، نشان می‌دهد که نویسنده مسأله‌ی شاهی را با نگاه جنسیتی نمی‌نگرد. حجاج سلطان را از این که اطراف خود را با افرادی ناهل پرکرده، نکوهش می‌کند «این سلطان مردی است که در قانون مردمی هیچ حساب از او بر نمی‌توان داشت» و در زمان جنگ و سختی از مردمش حمایت نخواهد کرد (همان: ۲۷۳)، و عملکرد سیورغتمش، پسر دیگر قطب‌الدین، را ظالمانه می‌بیند و فاصله مرگ قتلغ ترکان تا ورود پادشاه خاتون به کرمان را این‌گونه توصیف می‌کند «ظلم همه کرمان را پوشانده بود.» (همان: ۱۴۲) و چون پادشاه خاتون عدل را برقرار کرد، اهالی کرمان به اتفاق گفتند «او با این کف راد و دل رحیم ما هذا بشر ان هذا الا ملک کریم» (همان: ۱۴۳) و شفقت و عدل و گره‌گشایی او از مشکلات، او را شاهی نیکو سیرت و جهاننداری فرشته صفت کرده بود.

کتاب تاریخ‌شاهی هم‌چون دیگر متون سیرالملوک از ویژگی نقد زمان مؤلف برخوردار است. مؤلف، روزگار پیش از خداوند ترکان را به نقد کشیده و سپس عملکرد قتلغ ترکان را به عنوان راه‌کاری عملی و مثبت و شایسته‌ی ذکر می‌کند «و در روزگار پیش، از بی‌تمیزی اهل عصر در کنج تعطیل مانده بود و دیوان انشاء به کسانی که ایشان را استعداد و اهلیت آن نبود حواله» (همان: ۸۳). قتلغ ترکان در کار دیوان انشاء به استقلال قیام نمود و رسایل و منشآت او را به اطراف و اکناف ممالک می‌بردند «قدما گفته‌اند سه چیز دلیل باشد بر کمال عقل پادشاه: نامه و رسول و تحفه که فرستد.» (همان: ۸۴) و در عین حال با ذکر اتفاقی که در سال ۶۶۸ در عهد حکومت قتلغ ترکان رخ داد و نتیجه‌ی آن که مدت بیست و دو سال «اهالی کرمان از سرود و جروم بدان درمانده‌اند» (همان: ۲۲)، در واقع، حکایتی از بی‌تدبیری قتلغ ترکان در رابطه با حمله و هجوم نکودریان به کرمان، نقل می‌کند و این‌که «قریب قرنی اهالی کرمان در چنگال قهر ایشان درماندند: الفتنه نایمه لعن الله من اتفظها» (همان: ۲۵) و شرح مؤلف از کارکرد عاطفی قتلغ ترکان در دوری از دخترش، پادشاه خاتون، نقدی ظریف است که شاهی او را دچار تزلزل کرده‌است. به طوری که دیگر در مقابل حجاج سلطان و برنامه‌ی اقتصادی وزیر او که «به تخریب بلاد و تعذیب عباد» انجامید نه تنها مقاومتی نکرد، بلکه با وجود مخالفت «اصحاب دواوین و جماعت کتبه به خودکامگی او جواب مثبت داده و مصالح خزانه را به مصالح رعیت و آبادانی ملک ترجیح داد (همان: ۲۳۶). این همه بدان علت از او سر زد که او انگیزه‌ی

حکومت را از دست داده بود و نویسنده نتیجه می‌گیرد که این واقعه در اخلاق حکومتی او تأثیرگذار بوده است. این تغییر و تحول شخصیتی ترکان خاتون، نه تنها امور داخلی را دچار خلل کرد، بلکه به مرزها نیز سرایت نمود.

نتیجه‌گیری

جامعه‌ی ایران در طول تاریخ چندین هزارساله‌ی پادشاهی خود، جامعه‌ای مردسالار بوده و در روابط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، سلطه‌ی مردان امری عادی و طبیعی تلقی شده‌است و زنان اغلب از صحنه‌ی سیاست غایب بوده‌اند، ولی از آن‌جا که تعلق پادشاهان به خاندان سلطنتی و برگزیده در اولویت قرار داشت، فقط در صورت نبود فرزند ذکور بالغ، گاه حکومت زنان خاندان سلطنتی تحقق می‌یافت. بدین ترتیب مسلم است که بر کتب سیرالملوک - که به دستور شاهان و توسط کارگزاران دیوانی یا درباری نوشته می‌شد - دیدگاهی مردانه حاکم بود.

نگاه سیرالملوک نویسان ایرانی به زن - به‌خصوص از قرن ششم هجری به بعد - نگاهی تحقیرآمیز است. زنان به عنوان بندگان درجه‌ی دوم خداوند لحاظ شده و به علت انتساب به عقل ناقص و طبیعت و خوی زنانه، موجودیت مستقلی نداشتند و همواره تحت حمایت مردان خانواده خود قرار می‌گرفتند. مسلماً این نگرش به زنان به‌خصوص به هنگام حضور آنان در عرصه‌ی سیاسی که در میان اقوام ترک و مغول معمول بوده است، بیشتر مشهود است. سیرالملوک نویسان در این دوره با تقسیم جامعه به دو بخش عمومی و خصوصی، سعی در محصور کردن زنان در بخش خصوصی داشتند و از آنان به عنوان اهل ستر یاد می‌کردند که شایسته‌ی مشاغل بخش عمومی، چون امارت، قضاوت و حکومت نبودند. با این وجود، در چنین شرایطی در اوایل قرن هفتم هجری، کتاب تاریخ‌شاهی در زمان فرمان‌روایی یک زن - قتلغ ترکان قراختایی - در کرمان و درباره‌ی آداب و آیین ملک‌داری او نوشته شده و نویسنده با دیدگاهی به دور از تبعیض جنسیتی، حکومت این شاه‌زن را به تصویر کشیده‌است.

مورخان عموماً، قتلغ ترکان را چه در زمان حکومت همسرش، قطب‌الدین، چه در زمان حکومت چند ساله‌اش در کرمان ستوده‌اند. راه‌کارهای او برای حفظ کرمان در موقعیت امنیت و ثبات، در زمان حمله مغولان به ایران، نشان از شخصیت سیاسی، درایت و خردمندی و تدبیر لازم برای شاهی و آگاهی از دانش آیین ملک‌داری او دارد.

امتیاز کتاب تاریخ‌شاهی، اختصاص آن به حکومت یک زن است که تجربه‌ی تاریخی جدیدی را در

نگاه مؤلف کتاب تاریخ شاهی به شاه-زن ۵۱

زمینه حکمت عملی ارائه می‌دهد. نویسنده‌ی کتاب درباره‌ی این که شاهان به تأیید و خواست و اراده الهی حکومت می‌کنند، آنان سایه‌ی خدا در زمین هستند، شاهان می‌باید دارای هیبت و سیاست، عدل و خصایل پسندیده چون کرم و سخا و لطف و شفقت و ... باشند، دیدگاهی مشترک با دیگر کتب سیرالملوک دارد و با استناد به خصایل و رفتار و عملکرد قتلغ ترکان، او را مصداق عملی پادشاهی موفق و شایسته بر می‌شمارد و حتی اهلیت او را برای امر حکومت قابل مقایسه با ملوک عجم و عرب پیشین نمی‌داند.

مؤلف تاریخ‌شاهی در بیان تفاوت‌های شخصیتی و غریزی قتلغ ترکان در مقایسه با شاهان مرد، خردمندان به قضاوت می‌نشیند و به موارد زیر اشاره می‌کند:

روحیه صلح‌جویی و نرم‌خویی زنانه‌ی او که هم‌راه با تدابیر سیاسی موجب گردید تا کرمان در دوره‌ی حمله مغول کمترین آسیب را متحمل شود.

مؤلف آن‌جا که از خصلت دلیری و شجاعت شاهان - که لازمه شاهی است - سخن می‌گوید، تعریف دومی از شجاعت بیان می‌کند و مصلحت‌جویی و صواب‌اندیشی و ثبات و استقامت رأی و راندن کارها به مسیر و جاده صلاح را دلیل پردلی و شجاعت او به شمار می‌آورد.

مؤلف تفاوت دیگر را پای‌بندی پادشاه زن به عفاف و صلاح می‌داند - علی‌رغم آن‌چه که در عشرت‌جویی و انبوهی حرمسراهای شاهان مرد گفته شده است - و او را عصمت آخرالزمان می‌خواند. و تفاوت دیگر، عاطفه‌ی مادری قتلغ ترکان بود. نویسنده در مفارقت او از دخترش، پادشاه خاتون، ضمن نقد برخورد عاطفی قتلغ ترکان، بی‌تابی او از این جدایی را عامل خلل در امور داخلی و مشکلات خارجی ایجاد شده در مرزهای کرمان دانسته‌است.

منابع

- آبوت، پاملا/ عکر والاس (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی زنان، ترجمه‌ی منیژه نجم‌عراقی، تهران: نشر نی.
- ابن‌بلخی (۱۳۴۳) فارسنامه، به کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز: اتحادیه مطبوعاتی پارس.
- اشپولر، بر تولد (۱۳۵۱) تاریخ مغول در ایران، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- اوچوک، بحریه (۱۳۷۴) زنان فرمانروا، ترجمه‌ی محمدتقی امامی، مقدمه‌ی محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران: کورش.
- (۱۳۵۵) تاریخ‌شاهی قراختیایان، به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جاویدان‌خرد (۱۳۵۰) پند از هوشنگ شاه پیشداد، ترجمه از پهلوی به عربی به کوشش حسن‌بن‌سهل، به روایت ابن‌مسکویه‌رازی، ترجمه و تألیف محمدکاظم امام، تهران: چاپ بوذرجمهری.

۵۲ پژوهش زنان، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۸۸

- خوافی، مجد (۱۳۴۵) روضه خلد، مقدمه و تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: زوار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (۱۳۳۳) تاریخ حبیب‌السیر فی الاخبار افراد بشر، ج ۳ و ۴، تهران: کتابخانه خیام.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۸۱) سندبادنامه، مقدمه و تصحیح و تحقیق محمدباقر کمال‌الدین، تهران: میراث مکتوب.
- غزالی طوسی، محمدبن محمدبن محمد (۱۳۵۱) نصیحه‌الملوک، با تصحیح و حواشی و تعلیقات و مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: آثار ملی.
- گارودی، رژه (۱۳۷۸) زنان چگونه به قدرت می‌رسند، ترجمه‌ی امان‌الله ترجمان، تهران: پرشکوه.
- گرت، استفانی (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه‌ی کتابیون بقایی، تهران: نشر دیگر.
- مستوفی قزوینی (۱۳۳۶) حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر، به اهتمام عبدالحسین نوایی: تهران: امیرکبیر.
- معلم‌یزدی، معین‌الدین بن جلال‌الدین محمد (۱۳۲۶) مواهب الهی (در تاریخ آل مظفر)، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: چاپخانه اقبال.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۲۸) سمط‌العلی للحضرة‌العلیاء: در تاریخ قراختایان کرمان، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تحت نظر محمد قزوینی، تهران: اساطیر .
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی (۱۳۷۵) روضه‌الصفاء تهذیب و تلخیص از دکتر عباس زریاب، تهران: علمی .
- نصیرالطوسی (۱۹۵۲) اخلاق ناصری، پاکستان: لاهور: دانشگاه پنجاب.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی (۱۳۲۰)، سیاست‌نامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- وصاف‌الحضرة شیرازی (۱۳۴۶) تحریر تاریخ و صاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- همدانی، رشید‌الدین فضل‌الله (۱۳۷۳) جامع‌التواریخ، ج ۲، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی